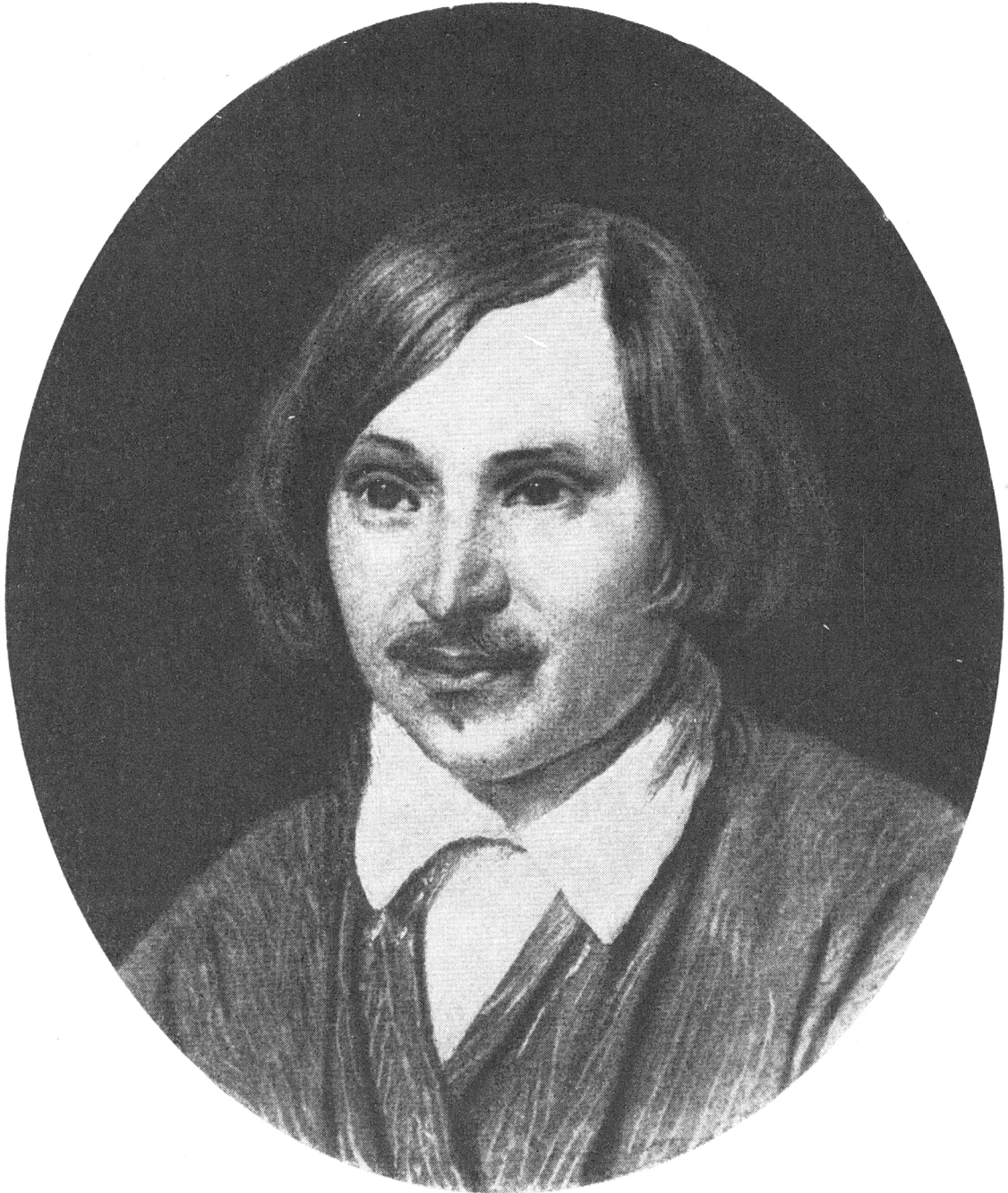


فهرست

۱	مقدمه
۵	خصوصیات و لباسها
۹	پرده اول: اتاقی در خانه شهردار
۲۹	پرده دوم: اتاق کوچکی در مهمانخانه
۵۱	پرده سوم: همان اتاق پرده نخست
۷۵	پرده چهارم: همان اتاق در خانه شهردار
۱۰۹	پرده پنجم: همان اتاق
۱۳۱	قضیه مهم خنده



مقدمه

نیکالای واسیلیویچ گوگول (۱۸۵۲-۱۸۰۹) در روستای بالشیه ساروچیتسی در ایالت پولتاوا (واقع در اوکراین) به دنیا آمد. کودکی او در املاک خانوادگی‌شان در دهکده واسیلیفکا سپری شد. در ۱۸۱۸ وارد مدرسه شهرستان شد و سپس در دبیرستان علوم عالی شهر نیژین به تحصیل ادامه داد. پس از پایان دبیرستان به پترزبورگ رفت و امیدوار بود بتواند در آنجا شغل دولتی نان و آبداری به دست آورد، ولی پترزبورگ این امید را برآورده نساخت و گوگول مقامی بیش از یک کارمند ساده پیدا نکرد.

در ۱۸۲۹ منظومه هانس کوشل‌گارتن را به چاپ رساند. این کتاب با موفقیتی روبه‌رو نشد و تقریباً تمام نسخه‌های آن را خود گوگول خرید و آتش زد. این ناکامی، نویسنده نوپا را نسبت به ادبیات دلسرد کرد، ولی سرخوردگی او طولانی نبود. در سالهای ۱۸۳۱-۱۸۳۲ داستانهای منشور شهبایی در قصه نزدیک دیکانکا منتشر شد و تحسین پوشکین را برانگیخت. رماتیسم این داستانها در مضمونهای افسانه‌ای و قصه‌وار آنها و نیز در به تصویر کشیدن زندگی خوش و بی‌غم مردم نمود می‌یافت. این اثر گویای عشق و علاقه نویسنده به زادگاهش، اوکراین، و مردم آن است و در آن هنوز از خنده تلخ و آمیخته به گریه که در مجموعه بعدی داستانهای او با عنوان میرگورود (۱۸۳۵) احساس می‌شود، خبری نیست. گوگول در میرگورود به نمایش زندگی پیش‌پاافتاده و مبتذل مردم عامی روی آورد. این نخستین بار بود که در ادبیات روس نیروی هولناک زندگی فاقد معنویت نمایان می‌شد و ریشه‌های اجتماعی آن آشکار می‌گشت.

گوگول از سال ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۲ مشغول نگارش مجموعه داستانهای پترزبورگی

(شامل داستانهای «دماغ»، «پرتره»، «کالسکه»، «بلوار نفسکی»، «یادداشت‌های یک دیوانه» و «شئل») بود که در آنها استادی نویسنده در قلمروهای جدیدی جلوه می‌یافت: گوگول در این داستانها در مقام روایتگر شهرها رخ می‌نماید که عمق تضادهای اجتماعی موجود در شهر را به چشم دیده و دریافته است.

وی همزمان با نگارش داستانهای پترزبورگی، روی نمایشنامه بازرس نیز کار می‌کرد. ذهن خلاق و جستجوگر نویسنده در این اثر در پی بسط و تعمیمهای گسترده و فراگیر بود. وی در «اعتراف نویسنده» نوشت: «من در بازرس عزمم را جزم کردم تا تمام پلشتیهای روسیه را در توده‌ای گرد آورم و یکباره همه‌شان را به تمسخر بگیرم». بازرس در سال ۱۸۴۶ روی صحنه رفت. کمندی بازرس قلابی نظریات مختلفی را برانگیخت. برخی از این نمایش استقبال کردند و از موفقیت آن به وجد آمدند و گروهی دیگر نویسنده را به هجونویسی و افترازدن به روسیه متهم کردند و او را «یاغی خطرناک» خواندند. این اتهامات و سرزنشها گوگول را بشدت تحت تأثیر قرار داد و او تصمیم گرفت به خارج از کشور سفر کند تا در «فراغت دوردستها» بتواند کتاب نفوس مرده را که تازه نوشتنش را شروع کرده بود به پایان برساند.

زندگی نسبتاً آرام در رم و در میان آثار هنری نفیس موزه‌های شهر، تأثیر خوبی بر وضعیت روحی نویسنده نهاد و او در ۱۸۴۱ نگارش جلد نخست نفوس مرده را به پایان برد و پس از بازگشت به روسیه آن را منتشر کرد. در این منظومه منثور که در نوع خود منحصر به فرد است، گوگول تصویر غمباری از بحران اقتصادی، اجتماعی و معنوی نظام سرواژ و رعیت‌داری ارائه می‌دهد و در همان حال، ماهیت درنده‌خوی گرایشهای سرمایه‌داری را که تازه داشتند در روسیه پا می‌گرفتند، آشکار می‌سازد. به گفته آکساندر هرتسن، نویسنده و اندیشمند بزرگ روس، این کتاب «لرزه‌ای بر سراسر روسیه انداخت». ولی محافظه‌کاران همچنان به گوگول به چشم هجونویس و افترازن نگاه می‌کردند. این بدفهمی‌ها تأثیر عمیقی بر وضعیت روحی نویسنده گذاشت و او را از لحاظ فکری و عقیدتی دچار تزلزل ساخت.

مقدمه ۳

گوگول به منظور بیان نگرشهای حقیقی خود نسبت به زندگی مردم روسیه و نسبت به آثار خود، در سال ۱۸۴۷ کتاب قطعات برگزیده از نامه‌نگاری با دوستان را منتشر کرد که در میان هواداران هنر او واکنشهای مختلفی برانگیخت. ویساریون بلینسکی، منتقد مشهور روس، در نامه‌ای که در تاریخ فرهنگ و ادبیات روسیه به «نامه به گوگول» مشهور شد، شدیداً او را محکوم کرد.

گوگول که احساس می‌کرد تکیه‌گاههای خود را در راه خدمت به حقیقت از دست می‌دهد، برای یافتن آرامش و اتکای معنوی به مذهب روی آورد. او امید بسیاری داشت که با تمام کردن منظومه نفوس مرده سرانجام نظر مساعد خوانندگان را نسبت به خود جلب کند. گوگول در بخش دوم منظومه قصد داشت نوزایی روسیه را نمایش دهد و اشرافزادگان والا و دارای افکار مرفعی را به تصویر بکشد. ولی طرح او عملی نشد و منظومه از یکپارچگی ظاهری و درونی بی‌بهره بود. گوگول در یک لحظه سرخوردگی، دستنویس جلد دوم نفوس مرده را سوزاند و چند روز بعد از دنیا رفت و در مسکو به خاک سپرده شد.

گوگول نویسنده‌ای است با قریحه استثنایی. تأثیر او بر نویسندگان پس از خود عظیم و همه‌جانبه است. گوگول جایگاه شیوه رئالیسم انتقادی را در ادبیات محکم کرد و سمت و سوی در ادبیات روسیه به وجود آورد که بحق «محور گوگول» نام گرفت.

ت. س. دُرْفِیوا، ۱۹۹۱

اشخاص

شهردار	آنتون آنتونویچ اسکوزنیک دموخانوفسکی
همسر او	آنا آندریفنا
دختر او	ماریا آنتونوفنا
سرپرست مدارس	لوکا لوکیچ خلوپوف
	زن او
قاضی	آموس فیودورویچ لیاپکین تیاپکین
مستول مؤسسات خیریه	آرتیومی فیلیپویچ زیملیانیکا
رئیس پست	ایوان کوزمیچ اشپکین
ملاکان شهری	{ پیوتر ایوانویچ دوچینسکی پیوتر ایوانویچ بوچینسکی
کارمند دولت از پترزبورگ	ایوان آلکساندرویچ خلیستاکوف
نوکر او	اسیپ
طیب شهر	خریستیان ایوانویچ هیبتر
کارمندان بازنشسته، معتمدان شهر	{ فیودور ایوانویچ لولوکوف ایوان لازارویچ راستاکوفسکی استپان ایوانویچ کاروبکین استپان ایلیچ اوخاورتوف
رئیس پلیس	{ اسویستونوف پوگویتسین درژیموردا
مأموران پلیس	آبدولین
کاسب	فوزونیا پترووا پاشلیوپکینا
زن چلنگر	زن درجه دار
خدمتکار شهردار	میشکا
	پیشخدمت مهمانخانه
	مهمانان، کسبه، پیشه‌وران، مراجعان

آینه چون نقش تو بنمود راست
خود شکن آینه شکستن خطاست^۱

خصوصیات و لباسها

تذکراتی برای آقایان بازیگران

شهردار، مردی که عمری را سر خدمت خود سپری کرده و به نوعی بسیار هم باهوش است. با آنکه اهل رشوه است، ظاهر خود را کاملاً حفظ می‌کند: بسیار جدی است و حتی خود را تا اندازه‌ای عقل کل می‌داند؛ نه بلند حرف می‌زند نه آهسته، نه زیاد نه کم. هر کلمه‌اش قابل‌اعتناست. خطوط چهره‌اش، مانند هر کسی که کار طاقت‌فرسایش را از درجات پایین شروع کرده باشد، سخت و محکم است. مانند همه کسانی که گرایش‌های روحی ابتدایی و پرورش نیافته‌ای دارند، با سرعت از ترس به خوشحالی و از ذلت به بزرگی می‌رسد. معمولاً لباس نظامی و نشان و چکمه بلند و مهمیزدار سوارکاری می‌پوشد. موهایش کوتاه است و رگه‌هایی از سپیدی در آن دیده می‌شود.

آنا آندریفنا، همسرش، یک زن پرسروصدای شهرستانی، هنوز چندان پا به سن نگذاشته است. تربیتش نیمه‌مدیون رمانها و کتابهای مصور است و نیمه‌مدیون جوش و تقلايش در انبار و اتاق خدمتکاران. بسیار کنجکاو است و گاه از خود جاه‌طلبی نیز نشان می‌دهد. برخی اوقات بر شوهرش سلطه دارد، فقط به دلیل آنکه شوهرش آنجا نیست که جوابش را بدهد؛ ولی این سلطه فقط مربوط به مسائل جزئی است و به سرزنش و ریشخند خلاصه می‌شود. در طول نمایش، چهار بار لباسش را عوض می‌کند.

۱. اصل ضرب‌المثل محلی روسی: اگر قیافه‌ات کج است، بیخود آینه را سرزنش نکن.

خلیستاکوف، جوانی حدوداً بیست و سه ساله، لاغر و باریک؛ قدری ساده لوح است و به قول معروف، عقلش پارسنگ برمی دارد: یکی از همان آدمهایی که در ادارات، آنان را بی مغز می نامند. بدون هیچ تعلقی حرف می زند و عمل می کند. توان آن را ندارد تا پیوسته توجهش را به یک فکر مشغول کند. گفتارش بریده بریده است و کلمات به شکلی کاملاً غیرمنتظره از دهانش بیرون می جهند. بازیگر این نقش هرچه خوش قلبی و سادگی بیشتری به خود بگیرد، موفقتر خواهد بود. لباسش مطابق مد روز است.

اُسیپ، نوکر، همانند اغلب نوکرهایی است که اندکی پا به سن گذاشته اند. جدی حرف می زند، نگاهش را کمی پایین می اندازد، اهل موعظه است و دوست دارد در گوش اربابش پند و اندرز بخواند. صدایش تقریباً همیشه یکنواخت است و هنگام حرف زدن با ارباب، حالتی خشک، منقطع و حتی قدری گستاخانه می گیرد. از اربابش باهوشتر است و برای همین زودتر به اصل ماجرا پی می برد، ولی حرف زدن را زیاد دوست ندارد و کلکهایش را در سکوت سوار می کند. لباسش عبارت است از یک کت آبی یا خاکستری رنگ و رورفته.

بویچینسکی و دویچینسکی، هر دو کوتاه قد و بسیار کنجکاوند؛ بی اندازه به یکدیگر شباهت دارند؛ هر دو کمی شکم دارند؛ هر دو بسیار سریع صحبت می کنند و فراوان از دستها و ادا و اطوار کمک می گیرند. دویچینسکی کمی بلندتر و جدیتر از بویچینسکی است، ولی بویچینسکی خودمائی تر و پر حرارت تر از دویچینسکی است.

لیاپکین تیاپکین، قاضی، مردی که پنج شش کتابی خوانده و به همین دلیل، قدری آزاداندیش است. عاشق آن است که خود را تیزهوش نشان دهد و به همین دلیل برای هر کلمه خود، وزن و اعتبار قائل می شود. بازیگر این نقش باید همیشه تشخص فراوانی در سیمای خود حفظ کند. با صدایی بم صحبت می کند، قدری کشیده، با خرخر و گرفتگی، همانند ساعتی مخوفی که نخست خِش خِش می کند و سپس زنگ خود را به صدا درمی آورند.

زیملیانیکا، مسئول مؤسسات خیریه، مردی بسیار چاق، کند و دست و پا چلفتی، ولی با این حال حقه باز و کلک. بسیار خودشیرین و فتنه گر.